



دوماهنامه علمی بین‌المللی
۱۲، ۲ (پیاپی ۶۲) خرداد و تیر ۱۴۰۰، صص ۵۰۹-۵۳۹
مقاله پژوهشی

حذف هم‌پایگی و خلأ نحوی در زبان فارسی از منظر دستور ساختاری شناختی

محمد یوسفوند^{۱*}، شجاع تفکری رضایی^۲، عامر قیطوری^۳

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه رازی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران.
۲. استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه رازی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران.
۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه رازی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران.

پذیرش: ۹۸/۰۸/۰۳

دریافت: ۹۸/۰۴/۰۷

چکیده

ساختارهای حذف، الگوهایی هستند که در آن‌ها بخشی از ساختار نحوی که به‌طور طبیعی بیان می‌شود تا محتوایی را انتقال دهد، حذف می‌شود. هدف از پژوهش حاضر، بررسی ساختار حذف هم‌پایگی و خلأ نحوی در چارچوب دستور ساختاری شناختی است. بنابراین، پژوهش پیش‌رو مبتنی بر روش توصیفی - تحلیلی است و از آنجا که فرایند حذف هم در گونه نوشتاری و هم گونه گفتاری زبان فارسی کاربرد گسترده‌ای دارد، پیکره مورد بررسی ما هر دو گونه را شامل خواهد شد و از لحاظ نظری (یعنی روش و چارچوب تحلیل) مبتنی بر رویکرد شناختی و ساختاربنیاد است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که با توجه به مفهوم دسترسی و فعال‌سازی که از سوی لانگاکر (2012) معرفی شد، داده‌های زبان فارسی نیز در چارچوب این نظریه قابل توصیف هستند. همچنین، ملاحظه شد که هم‌پایگی غیرسازهای در بافت انواع دیگری از «کاهش» بندی تحلیل می‌شود، از جمله در کاهش تکیه‌ای در عناصر فاقد تمرکز و همین‌طور در حذف در مواقعی که محتوای هم‌پوشانی بیان‌ناشده باقی می‌ماند. مفهوم توصیفی محوری در اینجا تمایزگذار بود بدین معنی که این محتوا در یک پنجره بندی ظاهر می‌شود که در پنجره متقدم آن ظاهر نمی‌شود. همچنین، این یافته‌ها بیانگر آن است که جایگاه تمایزگذار در این ساختارها در زمانی که بند پایه را وقفه‌دار می‌کند، دارای اهمیت است. از این رو، به آسانی می‌توان بیان کرد که تمایزگذار مستقیماً پس از ضدتمایزگذار می‌آید.

واژه‌های کلیدی: حذف، خلأ نحوی، دستور ساختاری شناختی، تمایزگذار، ضدتمایزگذار.

۱. مقدمه

زبان‌شناسی شناختی رویکردی در مطالعه زبان است که به بررسی رابطه میان زبان انسان، ذهن او و تجارب اجتماعی و فیزیکی او می‌پردازد. به عبارت دیگر، در زبان‌شناسی شناختی تلاش می‌شود با مطالعه زبان براساس تجربیات ما از جهان، نحوه درک و شیوه مفهوم‌سازی^۱ میسر شود و مطالعه زبان از این نظر، مطالعه الگوهای مفهوم‌سازی است. دستور ساختاری^۲ یا دستور ساختاری‌شناختی^۳ به‌منزله یکی از نظریه‌های زبانی مطرح در زبان‌شناسی شناختی در اواخر دهه ۱۹۸۰ با کارهای زبان‌شناسانی چون فیلمور^۴ و همکاران گسترش یافت. این دستور اصطلاحی پوششی برای یک دسته از نظریه‌ها و انگاره‌های دستوری است که نخستین و بنیادی‌ترین واحد دستور را، ساختار دستوری^۵ می‌دانند، نه واحدهای اتمی نحوی و یا قواعدی که این واحدهای نحوی را با هم ترکیب می‌کنند. بر این اساس، دستور یک زبان از دسته خانواده‌هایی از ساختارها^۶ شکل گرفته است. در این رویکرد، هر ساختار زبانی یک عنصر نمادین است که از دو قطب معنا و صورت تشکیل شده است. بنابراین، هدف از پژوهش حاضر بررسی ساختار حذف هم‌پایگی^۷ و خلأ نحوی^۸ در چارچوب دستور ساختاری‌شناختی (Langacker, 2012) است.

ساختارهای حذف^۹ الگوهایی هستند که در آن‌ها بخشی از ساختار نحوی – که به‌طور طبیعی بیان می‌شود تا محتوایی را انتقال دهد – حذف می‌شود. ازجمله رایج‌ترین این ساختارها عبارت‌اند از: خلأ نحوی، ابقای پرسش‌واژه^{۱۰}، حذف گروه فعلی^{۱۱} و غیره. خلأ نحوی را نخستین‌بار راس^{۱۲} (1967) در توصیف گشتاری به‌کار برد که در اثر عملکرد آن یکی از فعل‌های ساخت هم‌پایه به قرینه حذف می‌شود. وی خلأ نحوی را نوعی حذف قلمداد می‌کند که در زبان‌های هسته آغازین مانند زبان انگلیسی در اثر عملکرد این فرایند، فعل زمان‌دار دوم حذف می‌شود.

پژوهش پیش‌رو مبتنی بر روش توصیفی – تحلیلی است و از آنجا که فرایند حذف هم در گونه نوشتاری و هم گونه گفتاری زبان فارسی کاربرد گسترده‌ای دارد، پیکره مورد بررسی ما هر دو گونه را شامل خواهد شد. به بیانی روشن‌تر، پیکره زبانی این تحقیق شامل گونه نوشتاری و گونه گفتاری زبان فارسی خواهد بود. البته، در صورت لزوم ششم زبانی

نگارندگان نیز استفاده شد. از این رو، پژوهش حاضر به دنبال یافتن پاسخ‌هایی برای پرسش‌هایی است که آورده می‌شود:

- ساختار حذف هم‌پایگی در چارچوب دستور ساختاری‌شناختی قابل تبیین است یا خیر؟
 - ساخت خلأ نحوی چگونه در چارچوب دستور ساختاری‌شناختی تحلیل می‌شود؟
 - نقش تمایزگذار و ضد تمایزگذار و جایگاه آن‌ها در این ساختارها چگونه است؟
- بر این اساس، فرض اصلی تحقیق آن است که می‌توان در چارچوب دستور ساختاری‌شناختی ساختارهای مورد بحث در زبان فارسی را ترسیم و تحلیل کرد.
- این مقاله دارای پنج بخش است که در بخش دوم مقاله مروری بر پیشینه پژوهش‌های انجام‌شده درباره خلأ نحوی خواهیم داشت. در بخش سوم به معرفی پایگاه نظری پژوهش می‌پردازیم. در بخش چهارم به تحلیل داده‌های مربوط به خلأ نحوی در چارچوب دستور ساختاری‌شناختی خواهیم پرداخت و سرانجام، در بخش پنجم دستاوردهای پژوهش را ارائه خواهیم کرد.

۲. پیشینه پژوهش

از نخستین ساختارهایی که در دستور ساختاری و ساختاری‌شناختی بررسی شدند، ساختارهای محتوی حرف ربط^{۱۵} let alone بودند که از سوی فیلمور و همکارانش (1999) با جزئیات کامل تحلیل شدند و مشخص شد که این ساختارها دارای ویژگی‌های نحوی، معنایی و کاربردی ویژه‌ای هستند که هرچند نمی‌توان آن‌ها را با قواعد عام زبان تبیین کرد، اما درون‌یافت ساختار let alone و ساختارهای مرتبط با آن، قاعده‌مند است.

از پژوهش‌های مهم دیگری که به پیروی از فیلمور و همکاران صورت گرفتند می‌توان از گلدبرگ^{۱۶} (1995) و مایکیس و لمبرکت^{۱۷} (1996) نام برد. همچنین، مطالعاتی بر روی ساختارهای نحوی با کارکردهای کاربردشناختی ویژه از سوی پرنس^{۱۸} (1978 & 1981) و بیرنر و وارد^{۱۹} (1998) و نیز مطالعاتی بر روی ساختارهای نحوی با خوانش‌های معنایی خاص از سوی ویرزبیکا^{۲۰} (1980, 1982, 1987, 1988) انجام شد که پیامد این پژوهش‌ها این شد که ساختارهای نحوی را به‌منزله ساختارهایی منحصربه‌فرد بررسی کنند.

رفته رفته تحلیل‌های ساختاری برای برخی اصطلاحات طرح‌واره‌ای که در آن‌ها تمامی عناصر به لحاظ واژگانی باز هستند نیز ارائه شد. مانند ساختار نتیجه‌ای^{۲۱} [NP Verb NP XP] که از سوی گلدبرگ (1995) ارائه شد. اندکی پس از تحلیل ساخت نحوی مذکور، اندک اندک تمامی قواعد نحوی زبان به‌منزله ساختارهایی مستقل بررسی شدند. قواعدی مانند VP → V NP ساختاری کاملاً طرح‌واره‌ای معرفی شدند [VNP] و قاعده‌ای معنایی - خوانشی که ساخت نحوی را بر ساخت معنایی متناظر با آن تطبیق دهد، برای آن ساختار طرح‌واره‌ای منحصر به فرد به‌شمار می‌آید. فیلمور و همکاران پا را از این نیز فراتر گذاشتند و ادعا کردند که قواعد نحوی قاعده‌مند و نیز قواعد قاعده‌مند خوانش معنایی هریک از ساختارها هستند (Croft, 2007, 467 - 468).

لانگاکر (2012) به بررسی حذف هم‌پایگی در زبان انگلیسی می‌پردازد و پس از تحلیل داده‌ها به این نتیجه می‌رسد که هم‌پایگی غیرسازه‌ای در بافت انواع دیگری از حذف‌های بند و گروه تحلیل می‌شوند که همانند حذف شامل کاهش برجستگی عناصر غیرکانونی است. کالیکاور و جکنداف (2012) با توجه به رابطه شناختی همان - به‌جز^{۲۲} به بررسی حذف در زبان انگلیسی پرداخته‌اند و در آخر به این نتیجه رسیده‌اند که داده‌های زبان انگلیسی از این منظر نسبت به دیدگاه‌های دیگر به نحو بهتری قابل تبیین هستند. هرچند به اعتقاد نگارندگان این پژوهش دیدگاه ذکر شده در برخی موارد قادر به تبیین داده‌های زبان فارسی نیست، چون خلاف زبان انگلیسی که بند خلأ دار نمی‌تواند درون یک بند درونه‌گیری شده قرار گیرد، ولی در زبان فارسی این حالت امکان‌پذیر است. بنابراین، نگارندگان در پژوهش حاضر به بررسی ساختار حذف هم‌پایگی و خلأ نحوی در چارچوب دستور ساختاری شناختی (Langacker, 2012) می‌پردازند.

در زبان فارسی تاکنون پژوهشی در مورد حذف به‌طور عام و خلأ نحوی به‌طور خاص از منظر دستور ساختاری یا دستور ساختاری شناختی صورت نگرفته است. در دستور سنتی زبان فارسی، حذف فعل در هم‌پایه نخست و هم‌پایه دوم هردو به‌منزله حذف به قرینه لفظی نام گرفته‌اند. از جمله افرادی که به میحث حذف پرداخته است خیامپور (۱۳۴۱) است. او به حذف حروف ربط (مانند: اگر، و، ولی، چون و نیز) حذف حرف تأویل «که»، حذف حروف اضافه «به» و «از»، حذف ادات اسناد، حذف مضاف، حذف مضاف‌الیه، حذف فعل، حذف

مسندالیه و حذف جمله اشاره کرده است. جعفری (۱۳۶۲) نیز آوردن فعل در جمله‌ای و انداختن آن از جمله دیگر را حذف فعل به قرینه لفظی می‌نامد. قریب و همکاران (۱۳۸۰) فرایند حذف را بدین صورت تعریف می‌کنند: حذف عبارت از آن است که کلمه یا جمله‌ای را به قرینه بیندازند و قرینه چیزی است که دلیل و نشان بر محذوف باشد. خانلری (۱۳۸۰) با آوردن نوشته‌ی یکی از نویسندگان زبان فارسی، نمونه‌هایی از اقسام حذف را به دست می‌دهد. خانلری بر این باور است که در هر نوع جمله‌ای ممکن است برخی اجزای جمله در گفتن یا نوشتن حذف شود. وی بیان می‌دارد که حذف هر یک از اجزا یا از روی قرینه لفظی است یا قرینه معنوی. کریمی (۱۹۸۹) با اشاره به خلأ نحوی استدلال می‌کند که زبان فارسی دارای آرایش زیرساختی SOV است. وی به تبعیت از اون و همکاران (۱۹۸۷) ادعا می‌کند که خلأ فعلی حاکم مناسب به‌شمار نمی‌آید. به عقیده او، امکان کاربرد خلأ نحوی در ساختارهایی فراهم است که مفعول پیش از فعل به‌کار رفته است و معتقد است که خلأ نحوی در ساختارهایی که مفعول پس از فعل به‌کار رفته، مردود است. از دیگر افرادی که براساس برنامه کمیته‌گرایی به مطالعه حذف می‌پردازد، توسروندانی (۲۰۱۴) است.

۳. پایگاه نظری

زبان‌شناسی شناختی رویکردی در مطالعه زبان است که به بررسی رابطه میان زبان انسان، ذهن او و تجارب اجتماعی و فیزیکی او می‌پردازد (دادرس و همکاران، ۱۳۹۸، ص. ۵). به عبارت دیگر، در زبان‌شناسی شناختی تلاش می‌شود با مطالعه زبان براساس تجربیات ما از جهان، نحوه درک و شیوه مفهوم‌سازی میسر شود و مطالعه زبان از این نظر، مطالعه الگوهای مفهوم‌سازی است. با مطالعه زبان، می‌توان به ماهیت و ساختار افکار و ذهن انسان پی برد، با این پیش‌فرض که زبان الگوهای اندیشه و ویژگی‌های ذهن انسان را منعکس می‌کند.

کرافت و کروز (۲۰۰۴) بر این باورند که زبان‌شناسی شناختی نظریه‌ای واحد به مطالعه زبان نیست و در واقع، مجموعه‌ای از نظریه‌های پراکنده است که در اساس وجوه با هم تشابه دارند. به‌طور کلی زبان‌شناسی شناختی با اتکا به سه فرضیه بنیادی شکل گرفته است: ۱. زبان یک قوه شناختی مستقل^{۲۳} نیست، ۲. دستور، مفهومی‌سازی است و ۳. دانش زبانی از

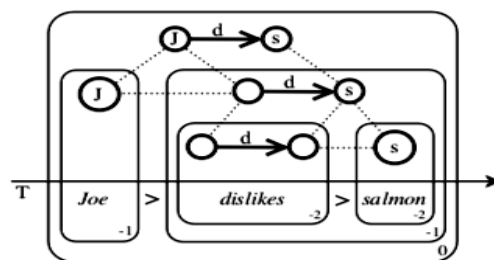
کاربرد و استعمال زبان^{۲۴} حاصل می‌شود. بامشادی و داوری اردکانی (۱۳۹۸، ص. ۹) بیان می‌دارند که در دستور شناختی، واحدهای بنیادین زبان ساختارهای نمادین دانسته می‌شوند و ساختار نمادین عبارت است از جفت‌شدگی یک ساختار معنایی با یک ساختار واجی. کرافت (2007) بیان می‌دارد که دستور ساختاری به‌منزله یکی از نظریه‌های زبانی مطرح در زبان‌شناسی شناختی در اواخر دهه ۱۹۸۰ با کارهای زبان‌شناسانی چون فیلمور و همکاران گسترش یافت. این رویکرد ساختارها را در سطح بند به‌منزله واحدهای زبانی بررسی می‌کند. درواقع، دستور ساختاری نقطه انتقال معناشناسی زایشی به زبان‌شناسی شناختی در دهه ۱۹۸۰ است. این دستورها را می‌توان رویکردهایی به‌شمار آورد که تمایز کلاسیک بین معناشناسی، نحو و کاربردشناسی را درهم می‌شکنند. ساختارهای دستوری به‌منزله واحدهایی نمادین، همانند واژه‌ها ترکیبی از صورت و معنا بودند و تا حدودی اختیاری هستند. حتی ساختارهای بسیار عام نحوی نیز برای خود دارای قواعد عام متناظر خوانش معنایی هستند.

اصطلاح دستور ساختاری یا دستور ساختاری - شناختی، اصطلاحی پوششی برای یک دسته از نظریه‌ها و انگاره‌های دستوری است که نخستین و بنیادی‌ترین واحد دستور را، ساختار دستوری می‌دانند، نه واحدهای اتمی نحوی و یا قواعدی که این واحدهای نحوی را با هم ترکیب می‌کنند. بر این اساس، دستور یک زبان از دسته خانواده‌هایی از ساختارها شکل‌گرفته است. دستور ساختاری از دو جهت مرتبط با دستور - شناختی است، نخست به این دلیل که بسیاری از زبان‌شناسانی که از بنیان‌گذاران این رویکرد هستند به دستور شناختی نیز تعلق خاطر دارند و دیگر اینکه بسیاری از مبانی فکری و فلسفی این دو رویکرد مشترک است.

در این رویکرد، هر ساختار زبانی یک عنصر نمادین است که از دو قطب معنا و صورت تشکیل شده است. این ساختارها در شبکه‌ای از روابط درون نظام زبان قرار می‌گیرند و با هم پیوند می‌خورند و ارزش یکی در ارتباط با دیگر اعضای شبکه مشخص می‌شود. در این دستور به هنگام تحلیل هر ساختار تمامی مشخصه‌های نحوی، صرفی، واجی، معنایی، کاربردی و کلامی آن ساختار مشخص می‌شود و درنهایت، با توجه به این مشخصه‌ها در شبکه طبقه‌بندی^{۲۵} زبان جای داده می‌شود.

لانگاکر (2012) از استعاره‌های جایگزین استعاره ترکیبی برای تبیین داده‌های مربوط به هم‌پایگی و حذف استفاده می‌کند که عبارت است از دستیابی و فعال‌سازی^{۳۶}. این دو استعاره مکمل هستند - هر کدام جایگاه خودش را در روایت سراسری ساخت زبانی دارند. و در حالی که هیچ کدام به ما کل داستان را نمی‌گویند، هر دو جنبه‌هایی از تجمیعات نمادین^{۳۷} و نقش آن‌ها را در کاربرد زبان بازتاب می‌دهند.

در این مدل استعاره‌ای، پنجره متحرک توجه، دستیابی متوالی به مفهومی پیچیده را فراهم می‌کند. بخش‌هایی از این مفهوم هدف در پنجره در هر مرحله از پردازش ظاهر می‌شود تا زمانی که تصور شود از حیث اهداف ارتباطی به‌طور کامل پوشش داده شده است. در ارتباط با نمودار شماره ۱، برای مثال مفهوم هدف این است که Joe disliking salmon اگر ما آن را در مقیاس زمانی (۱-) ببینیم، Joe در پنجره متحرک در مرحله اولیه پردازش ظاهر می‌شود (و تمرکز می‌یابد) و پردازش disliking salmon در مرحله دوم است، اما از آنجا که پردازش هم‌زمان در چند مقیاس زمانی رخ می‌دهد ما می‌توانیم آن را در مبنای پایه سطح (۰) ببینیم که پنجره توجه تمام این محتوا را در لحظه‌ای واحد انتقال می‌دهد. البته، این ممکن است تنها بیانگر یک لحظه در توالی گفتمان باشد که در آن، محتوا در لحظات متوالی متناظر با بندها دست‌یافتنی می‌شود.



نمودار ۱: برگرفته از لانگاکر (ibid)

Figure 1: Based on Langacker (ibid)

سطح مبنای پایه برجستگی ذاتی بیشتری دارد: اگر سایر چیزها برابر باشند، ما دقت بیشتری به کلیت وقایع می‌کنیم تا اجزای سازنده آن‌ها. بنابراین، برای بسیاری از اهداف

گفتمانی، می‌توانیم به محتوای پنجره متحرک به‌منزله موجودیتی که بر پایه بندبند به‌روز می‌شود، برخورد کنیم. همان‌طور که در مقیاس زمانی (یا سطح) تفاوتی ذاتی در برجستگی (در این مورد مشهودتر است) در راستای محور زمانی وجود دارد. ما به‌طور طبیعی از محتوایی که در پنجره توجه جاری ظاهر می‌شود – یعنی پنجره‌ای که اکنون در حال پردازش است – نسبت به محتوایی که پیش‌تر (قابل دسترسی با حافظه) یا بعدتر (قابل دسترسی طبق انتظارات) آگاهی دقیق‌تری داریم.

لانگاکر (ibid) بیان می‌دارد که از دیدگاه شرایط جهانی، طرفین گفت‌وگو در کنار هم به‌سوی هدف پیش می‌روند و هر عبارتی به دستیابی کم می‌کند، اگر نیاز باشد بخش‌های خاص را به آن افزایش داده یا اصلاح می‌کنند. تسهیل و موفقیت این سفر بین‌الذهانی بستگی به این دارد که تا چه حد زیرلایه‌های مفهومی آن‌ها که با آن آغاز کردند هم‌پوشانی وسیع دارند. و از آنجا که این زیرلایه شامل گفتمان جاری و حالت کنونی آن می‌شود، این هم‌پوشانی معمولاً کاملاً چشمگیر است حتی در نسبت با این هدف. این موضوع اهمیتی ندارد که در ابتدا گوینده آگاهی کاملی از هدف دارد و شنونده ابدأ چیزی از آن نمی‌داند: در نقطه‌ای از این گفتمان هر دو طرف گفت‌وگو می‌دانند که چه چیزی گفته شده و تا حدی هم می‌دانند که احتمالاً چه در پیش است. گوینده دست‌کم باید نسخه‌هایی از هدف را پیش از بیان آن پیرواند. اینکه تا چه فاصله‌ای از پیش این فرافکنی انجام می‌شود به‌شدت متغیر است و هرچه گفتمان به پیش می‌رود در معرض اصلاح قرار می‌گیرد. در هر حال، شنونده نیز این فرافکنی را انجام می‌دهد و تاحدی می‌توان، اگر نه تمام آنچه پیش می‌آید، بلکه بخشی از آن را پیش‌بینی کند. محتوایی که انتقال می‌یابد معمولاً از پیش برای هر دو طرف گفت‌وگو شناخته شده است. نوعاً آن‌ها نقش‌های گوینده و شنونده را جابه‌جا می‌کنند. علاوه بر این، هر کدام دیگری را به ایفای نقش تحریک می‌کند، شنونده تصور می‌کند که گوینده ممکن است چه بگوید و گوینده هم حدس می‌زند که شنونده تا چه حد آن را درک خواهد کرد. بنابراین، هر کسی هم که در لحظه‌ای مفروض آغازگر باشد، گفتمان فرایند بین‌الذهانی ساخت مشترک است.

۴. بررسی داده‌ها

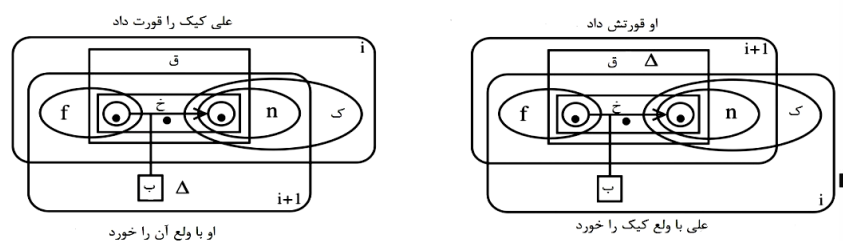
لانگاکر (ibid) در دستورشناختی نشان می‌دهد که توازن معنایی ناهموار سازه و همپایگی بندها نیاز به عملیات «کاهش حرف ربط^{۲۸}» مشتق‌شدهٔ اولی از دومی ندارد. ما به بهترین نحو می‌توانیم به چنین مواردی نخست با در نظر گرفتن سایر انواع کاهش‌بندی نزدیک شویم. یک مورد از چنین پدیده‌ای کاهش تکیه‌ای^{۲۹} عناصر غیرتمرکزدار است. تمرکزگذاری موجود به ساخت اطلاع تعلق دارد: تکیهٔ کامل عموماً برای عناصری محفوظ است که محتوای واژگانی زیادی ندارد. از آنجا که آن‌ها تکیهٔ کامل را حفظ می‌کنند، این عناصر – تمرکز اطلاعی – به لحاظ زبرزنجیری نیز تمرکز پیدا می‌کنند، برجستگی تکیه‌ای بیشتری نسبت به پیرامون‌شان پیدا می‌کنند. نمونه‌هایی در مثال شمارهٔ ۱ ارائه شده است. تنها عبارت «با ولع» در بند دوم (الف) تمرکز یافته است، زیرا واژهٔ «خورد» و ضمیر «او» به مانند تکرار «قورت دادن» و «کیک» هستند. از سوی دیگر، «قورت دادن» در بند دوم (ب) تمرکز یافته است، زیرا محتوای «خورد» را به صورت زیادی تشریح می‌کند.

۱. الف. علی کیک را قورت داد. او با ولع آن را خورد.

ب. علی با ولع کیک را خورد. او قورتش داد

این پدیده را به سادگی می‌توان از منظر دستیابی و فعال‌سازی توصیف کرد. به‌طور کلی تکیهٔ کاهش‌یافته، با واگذاشتن تکیهٔ کامل به نشانهٔ تمرکزدهی اطلاعی، هم‌پوشانی مفهومی را ثبت می‌کند. مانند سازمان‌دهی مبتدا – خبر و قاب‌بندی توجه^{۳۰}، تمرکزدهی اطلاعی در خصوص محتوایی که سایر عناصر تزریق می‌کنند، غیرمترقبه است. با وجود این، این حالت نمادین است، برجستگی تکیه‌ای در خدمت نمادین کردن برجستگی اطلاعی است. در هر دو قطب، شناسایی عناصر تمرکز یافته منوط به حرکت از واحد پایه است. از لحاظ واجی، آن‌ها از محیط‌شان به واسطهٔ تکیه‌دار بودن کامل متمایز می‌شوند. عناصر معنایی که در این شیوه برجسته می‌شوند، همان‌هایی هستند که در قاب توجه قبلی ظاهر نمی‌شوند – آن‌ها به صورت قابل توجهی به واسطهٔ عدم هم‌پوشانی با محتوای پنجرهٔ بندی قبلی متمایز می‌شوند. لانگاکر (ibid) از این محتوای بدون هم‌پوشانی به‌منزلهٔ تمایزگذار^{۳۱} (Δ) اشاره می‌کند. در نسبت با پنجره‌های بندی متوالی، تمایزگذار محتوای پنجره $i + 1$ است که در پنجرهٔ i ظاهر نمی‌شود.

نمودار مربوط به جمله‌های شماره ۱ در ۲ نشان داده شده است. همچنین، کادر دارای برجسب «ب» ویژگی عبارت «با ولع» را به خوردن نسبت می‌دهد. در نمودار الف که نشان‌دهنده ۱ الف است، این ویژگی تمایزگذار را می‌سازد و از این رو، تمرکز اطلاعی است. نمودار به صورت مستقیم نشان می‌دهد که این تنها عنصر مفهومی در پنجره $i + 1$ است که در پنجره i گنجانده نشده است. تنها از این جنبه است که بند دوم از محتوایی که پیشتر با پنجره نخست پوشش داده شده - واحد پایه برای اهداف ساخت اطلاع - جدا می‌شود. همان‌طور که معمولاً هست، عناصر هم‌پوشانی نیاز ندارند که در بند دوم مانند بند اول به طور کامل توصیف شوند. از این رو، تنها پنجره i محتوای «ق» را بیان می‌کند که «قورت دادن» را از مفهوم طرح‌واره‌ای تر «خوردن» متمایز می‌کند، همین‌طور محتوای (ک) «کیک» را از ضمیر خنثای «آن»، که در اینجا با ضمیر متصل «-ش» نشان داده شده است، متمایز می‌سازد. البته، از آنجا که به پنجره i (نه $i+1$) تعلق دارد، به صورتی که تعریف شد، تمایزگذار نیست. در عوض، محتوای واحد پایه است، بخشی از زیرلایه بند دوم.



نمودار ۲: کاهش تکیه‌ای عناصر غیرتمرکزدار

Figure 2: Accentual reduction of non-focused elements

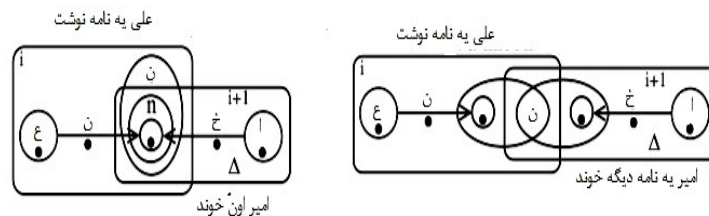
در ۱ ب که در نمودار ۲ ب نشان داده شده است، مفهوم هدف یکسان در توالی متفاوتی تکیه یافته است. ویژگی قیدی «با ولع» با بند نخست (پنجره i) پوشش داده می‌شود که فعل آن همان «خوردن» است. توصیف دقیق‌تر این رویداد به صورت «قورت دادن» در بند دوم (پنجره $i + 1$) محتوای بیشتری (ق) را وارد می‌کند که تمایزگذار را می‌سازد و از آنجا که تمایزگذار را بیان می‌کند، «قورت دادن» تکیه کامل پیدا می‌کند.

پنجره در این مقیاس زمانی «اطلاعات ... کاملاً فعال در ذهن در یک زمان» را می‌گنجاند (Chafe, 1994). از آنجا که فعال‌سازی گذراست و خیلی زود از میان می‌رود، گرایش اصلی این است که محتوای کاملاً فعال در یک پنجره، تنها فعال‌سازی باقی‌مانده را در پنجره بعدی داشته باشد. هم‌پوشانی کردن پنجره‌ها بیانگر گرایش جبرانی برای فعال نگه داشتن عناصر به‌مقابله بنیانی برای مفهوم بعدی است. این سبب بازدهی می‌شود که تلاش پردازشی کم‌تری برای حفظ فعالیت عنصر لازم است، در مقایسه با عناصری که پیشتر غیرفعال بودند. این تلاش کم‌تر به برجستگی کم‌تر ساختارهای نمادساز واجی ترجمه می‌شود که آن‌ها را فرامی‌خواند.

با جمله‌های شماره ۲، تفاوت میان هم‌ارجاعی و محتوای هم‌پوشانی در نمودار شماره ۲ نمایش داده شده است. در الف هم‌ارجاعی^{۳۲} اسمواره^{۳۳} مفعولی^{۳۴} بخشی از هم‌پوشانی میان پنجره^{۳۵} $i + I$ و i است. تنها یک نمونه از نامه وجود دارد. از این رو، تنها یک موقعیت متمایز (به‌صورت نقطه نشان داده شده) است که در هر دو قاب ظاهر می‌شود. هم‌ارجاعی به نمونه دوم اجازه می‌دهد که با ضمیر «آن» کدسازی شود، پس مشخصه‌های آن مانند نامه ۱ محدود به بند اولیه است. «امیر» و «خوند» محتوای جدیدی در پنجره دوم ایجاد می‌کنند، پس آن‌ها با همدیگر حالت تمایزگذاری (تکیه^{۳۶} اطلاعی^{۳۷}) را با تکیه^{۳۸} کاهش‌نیافته ایجاد می‌کنند. جمله ب قابل مقایسه است جز اینکه مستلزم نامه‌های متفاوتی است. بنابراین، در حالی که دو پنجره در محتوای مفهومی نامه در جمله شماره ۱ مشترک هستند، نمونه‌های مختلفی از این نوع را با موقعیت‌های متمایز می‌زبانی می‌کنند. رخداد دوم نامه با وجود این، بدون تکیه شده است، زیرا هم‌ارجاعی برای کاهش تکیه‌ای ضروری نیست.

۲. الف. علی‌یه نامه نوشت، بعدش امیر اون خوند.

ب. در حالی که علی‌یه نامه نوشت، امیریه نامه دیگه خوند.



نمودار ۳: هم‌ارجاعی و محتوای هم‌پوشانی

Figure 3: Coreference and overlapping content

براساس نظر لانگاگر (2012) در مواردی همچون مثال شماره ۲ تمایزگذار قاعده‌تاً سازه دستوری نیست. اگر آن‌طور بود چنانکه ممکن بود، کاملاً شناخته شده است که تمرکز اطلاعی نه همواره سازه است و نه حتی تداوم واجی. البته، بیانگر گروه‌بندی مفهومی است که متأثر از هر واقعیتی است که از واحد پایه بند قبلی جدا می‌شود، همین‌طور گروه‌بندی واجی که به واسطه کاهش نیافتن در تکیه متمایز می‌شود. با تجمیعات نمادین موجود در دستور شناختی کاملاً انتظار می‌رود که گروه‌بندی‌هایی که بر زمینه‌های متفاوت اثر می‌گذارند گاهی یکدیگر را دربر بگیرند.

اکنون بازگردیم به حذف، باید تأکید کنیم که این موضوع گسترده در دستور شناختی کم‌تر مورد کندوکاو قرار گرفته است. الگوهای زیادی از حذف وجود دارند که هر کدام محدودیت‌ها و شگفتی‌های خودشان را دارند. در اینجا برای درک بهتر، شیوه‌ای کلی برای بررسی قاعده حذف به صورت طرح‌واره‌ای نشان داده خواهد شد سپس به تبع آن خلأ نحوی توضیح داده خواهد شد.

ما می‌توانیم به طرز معقولی از حذف در مواردی صحبت کنیم که عبارتی که خودش بند نیست، با این حال، در قیاس با موردی که بند است خوانش شبه‌بند پیدا می‌کند. یک مثال ۳ ب است که در آن «یه مرسدس بنز» به همان شیوه‌ای درک می‌شود که بند دوم در ۳ الف. در هر دو عبارت، محتوایی که با بند پیشین هم‌پوشانی می‌کند، تبلور واجی کامل را ندارد. تفاوت از نوع درجه است: کاهش تکیه‌ای در الف حذف کامل در ب. این موضوع با تفاوت دیگری که مربوط به ماهیت ضرورت هم‌پوشانی است، هم‌بستگی دارد. ما دیدیم که کاهش تکیه‌ای عناصر غیرتمرکزدار عمدتاً به عواملی نظیر هم‌ارجاعی، صورت برابر و توازی دستوری حساس نیست. برعکس، حذف به تمام آن‌ها حساس است. در جمله ۳ ب مرسدس بنز چیزی نیست جز ماشینی که به آن ارجاع داده شده است و این عبارت به صورت نسخه‌ای حذفی از عبارت خاص «علی یه مرسدس بنز خرید» است.

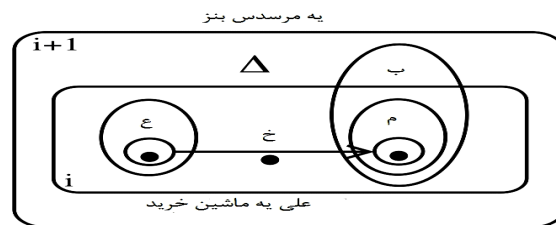
۳. الف. علی یه ماشین خرید. او یه مرسدس بنز خرید.

ب. علی یه ماشین خرید. یه مرسدس بنز.

پس ما با حذف صرفاً با محتوای هم‌پوشانی مفهومی سروکار نداریم، بلکه با عبارت‌های هم‌پوشانی به‌مثابه نهادهای معنایی، واجی و نمادین سروکار داریم. اگرچه عمدتاً بیان

نمی‌شود، ساختار تکیه یافته در پنجره نخست فعال‌سازی‌اش را در پنجره دوم که قابی برای خوانش عناصر آشکارش فراهم می‌کند، حفظ می‌کند. این‌ها عمدتاً محدود به تمایزگذار هستند. پس موضوع خوانش دستیابی دوباره به ساختار پیشین است، با دست نخورده حفظ کردن آن تا جای ممکن. پس این ساختارها در پنجره‌های $i + 1$ و i قابل قیاس است با تطبیق‌هایی که برای سازگار شدن با تمایزگذار لازم است.

حذف در جمله شماره ۳ (ب) در نمودار شماره ۳ نشان داده شده است. در این مورد تمام محتوای پنجره i در $i + 1$ فعال باقی می‌ماند که کاری انجام نمی‌شود جز گسترش مشخصه خرید ماشین. محتوای مفهومی بند پیشین دست‌نخورده باقی می‌ماند و اسمواره تمرکزدار همان نقش یکسان اسمواره‌ای که توصیف می‌شود را در عبارت بازسازی‌شده ایفا می‌کند. گویا یکی می‌گفته است که [علی] به مرسدس بنز [خرید] البته، بدون آنکه اقلام داخل قلاب عملاً تحقق واجی پیدا کنند.



نمودار ۴: حذف

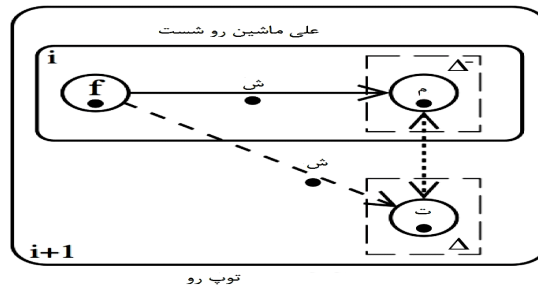
Figure 4: Ellipsis

خوانش عبارت حذفی، ساختار عبارت پیشین را تا جای ممکن حفظ می‌کند. نمودار شماره ۳ بیانگر مورد خاصی از ابقای کامل است: ساختار پنجره i در پنجره $i + 1$ دست‌نخورده باقی می‌ماند که صرفاً مشخصات بیشتری به آن می‌افزاید، اما بیشتر تمایزگذار در برخی موارد با عبارت قبلی تباین دارد. یک مثال در جمله شماره ۴ است که ماشین با توپ تباین دارد. بنابراین، خوانش عبارت حذفی صرفاً مسئله فعال‌سازی دوباره ساختار قبلی نیست. یک بخش از آن ساختار، شناسایی مفعوم به منزله «ماشین» باید سرکوب شده و با شناسایی آن به مثابه «توپ» جایگزین شود. این کار پیامد دیگری دارد که نمونه متفاوتی از شستن به میان

می‌آید، شستنی که بر «توپ» اثر می‌گذارد و نه بر «ماشین». جایگزینی ماشین با توپ مفهومی از این رویداد را می‌آفریند که موازی با – البته متمایز با – رویدادی است که در بند پیشین توصیف شد.

۴. علی ماشین رو شست، بعدش توپ رو.

طرحی کلی از این در نمودار شماره ۴ آمده است، مانند گذشته پیکان دوسر نشانه موقعیت متفاوت است: توپ با ماشین تباین دارد و در رویدادی که در پنجره $i + 1$ بازسازی شده است جای او را غصب کرده است. توپ تمایزگذار (Δ) است که ما آن را با درون قلاب گذاشتن در کادری خطچین بیشتر مشخص کرده‌ایم. این ساختاری که متناظر با این مورد ماشین است و آن را غصب کرده است را می‌توان به‌منزله ضدتمایزگذار Δ° به آن اشاره کرد. همچنین، آنچه در پنجره $i + 1$ نشان داده شده است نمونه‌ای بیان‌نشده از شستن مرتبط با توپ است. آن با پیکانی خطچین کشیده شده است تا نشان‌دهنده این باشد که در هیچ پنجره‌ای به‌صورت مستقیم کدسازی نشده است. البته، در فرایند بازسازی ظاهر شده است. موازی با رویدادی است که در پنجره i توصیف شد، زیرا این فرایند خوانشی، به هر میزان از ساختار قبلی را که بتواند حفظ می‌کند.



نمودار ۴: حذف بدون فعال‌سازی مجدد

Figure 4: Ellipsis without reactivating

به عبارتی، روایتی کمینه از حذف بود که به‌صورت ناقص بیان شد. البته، تشکیلات توصیفی لازم برای هم‌پایگی ناسازه را فراهم می‌کند.

برخی موارد همپایگی سازه‌ای به لحاظ معنایی قابل قیاس با همپایگی بندهاست. قوانین «کاهش حرف ربط» که برای بیان آن‌ها به‌کار گرفته می‌شود در دستور گشتاری پیشنهاد شد. همچنین، ذکر شده است که برخی نمونه‌های همپایگی سازه‌ای را نمی‌توان به‌صورت معقولی در این شیوه اشتقاق کرد (Smith: 1969) برای مثال، لانگاکر (2012) بیان می‌کند، ساده‌لوحی فرساینده‌ای است که ادعا کنیم جمله *ea* را می‌توان از جمله *eb* اشتقاق کنیم. چنین نمونه‌هایی در دستورشناختی که با اصطلاحات خاص خودشان مستقیماً توصیف می‌شوند، مشکل‌آفرین نیستند.

5). a. Ann and Bob are a team.

b. *Ann is a team and Bob is a team.

البته، مورادی از همپایگی وجود دارند که به‌نظر می‌رسد بیانگر کاهش بندهای همپایه هستند. یک نمونه از آن در مثال شماره ۶ الف است که سازه‌های همپایه شامل فاعل و چنین عبارتهایی اعمال قانون («ارتقای گره راست») است که آن‌ها را از سازه‌های همپایه‌بندی اشتقاق می‌کند. ازمنظر دستورشناختی، شخص ممکن است بپرسد آیا شروع کردن با این عبارتها مشکل‌آفرین نیست. لانگاکر (ibid) بر این باور است که به خدمت گرفتن تجمیعات نمادین انعطاف‌پذیر (به‌جای سلسله‌مراتب سازه‌ای سفت و سخت) این امکان را فراهم کرده است تا ترتیب سازه‌های (SV)O موجود در انگلیسی را به‌منزلهٔ بدیلی برای (VO) حفظ کنیم. وجود ویرگول در جمله ۶ الف بیانگر این است که این جمله به‌صورت طبیعی با وقفه‌های مهمی در آن همپایه‌ها تولید شده است. این ویژگی زبرزنجیری درحقیقت، مشخصهٔ مواردی است که به‌طورکلی مستعد تحلیل به‌منزلهٔ همپایگی سازه‌ای نیستند. درضمن، در مثال‌های ساده، حذف این وقفه‌ها غیرممکن است، همان‌طور که در جملهٔ شماره ۶ ب نشان داده شده است. لانگاکر (همان) دو تحلیل را برای چنین توالی‌هایی ارائه می‌دهد: یکی (بدون وقفه) مستلزم همپایگی سازه‌های SV است؛ دیگری (با وقفه‌ها) مرتبط با همپایگی بندی است.

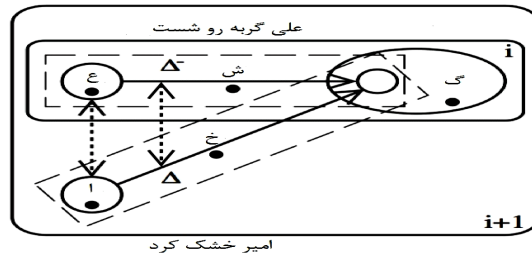
۶). الف. گربه رو، علی شست و امیر خشک کرد.

ب. علی گربه رو شست و امیر خشکش کرد.

عبارتهایی نظیر جمله ۶ الف را نمی‌توان از ساختاری زیربنایی با بندهای همپایه اشتقاق کرد، همان‌طور که دستورشناختی نیز چنین اشتقاق‌هایی را مجاز نمی‌داند. توصیفات پیشین همپایگی در دستورشناختی بدیل‌های غیراشتقاقی را برای برخورد با انواع مواردی که در

اینجا سروکار داریم، ارائه داده است. نخست مفهوم «هم‌مصادق‌یابی واجی»^۱ (Langacker, 1991) وجود داشت که به سبب آن توالی واجی یگانه‌ای به‌طور هم‌زمان در چندین ساختار آشکار بود. تحلیل بعدی (ibid, 2009) ساخت‌ها را با ساختارهای سازنده مطرح کرد که (به‌جای منفک بودن) هم‌پوشانی داشتند. البته، وی (2012) می‌گوید من نه این‌ها را نادرست می‌دانم و نه اینکه این‌ها آشکارا متمایز از یکدیگر یا از پیشنهاد مطرح‌شده در اینجا هستند. اگرچه (همان‌جا) بر این باور است که روایت حاضر با نشان دادن اینکه چگونه این ساختارهای مورد پرسش به‌صورت موارد خاصی از حذف در الگوی دستیابی و فعال‌سازی ظهور می‌کنند، سراسرتر است.

در این روایت (الف)، به صورتی که در نمودار شماره ۵ نشان داده شده است، توصیف می‌شود. یک عامل پیچیده که با آن به‌صورت مختصر برخورد خواهیم کرد، این است که دو پنجره توجیه دقیقاً متوالی نیستند. پنجره $i + 1$ در پردازش پنجره i وقفه ایجاد می‌کند، به‌جای آنکه پس از آن بیاید. وقفه‌هایی که ایجاد می‌شوند شاخص‌های نمادینی از ماهیت وقفه‌ساز آن هستند که آن را در بند پنجره i بی‌ربط می‌سازد.



نمودار ۵: حذف

Figure 5: Ellipsis

بنابراین، باوجود وقفه، «علی‌گربه‌رو شست» به‌منزله بند پایه در پنجره i نقش ایفا می‌کند. از این رو «امیر خشک کرد» عبارت حذفی است که به این بند به‌منزله پایه برای خوانش متوسل می‌شود. همچنین، بیانگر تمایزگذار است، امیر در تباین با علی و «خشک کرد»

در تباین با «شست» قرار دارد. با جایگزین کردن امیر و «خشک کرد» با هم‌ترازهای‌شان (ضد‌تمایزگذار) و به عبارتی دیگر، با حفظ ساختار بند واحد پایه، توالی آشکار در پنجره $i + 1$ به صورت امیر [گربه رو] خشک کرد، بازسازی می‌شود.

پرسش مرتبط این است که تمایزگذار چه چیزی را نمایه‌سازی می‌کند؟ درحالی که به‌منزله بخشی از رخداد بازسازی‌شده موازی با آنچه در پنجره i بوده است، درک می‌شود لزوماً آن رخداد را که وضعیت بند زمان‌دار به آن می‌دهد را نمایه‌سازی نمی‌کند. نمایه‌سازی تمرکزدهی به توجه است که متأثر از نمادین‌سازی است و به‌طورکلی فرایند بازسازی‌شده فراخوانی می‌شود و نه اینکه در پنجره $i + 1$ نمادسازی شود. در جمله ϵ و نمودار ϵ تمایزگذار صرفاً اسم‌واره (توپ) است، پس تصور می‌شود که مرجع اسمی را نمایه می‌کند، نه رویداد شستن آن را. اگر امیر و «خشک کرد» مستقیماً تجمیع می‌شدند تا سازه دستوری را بسازند، در کلیت خودش رویداد را نمایه‌سازی می‌کنند. از سوی دیگر، اگر آن‌ها همان عناصر تمایزگذار دوبخشی هستند، پنجره $i + 1$ نمایه‌ای دوگانه دارد، یکی اسم‌واره و دیگری فرایندی.

آخرین پرسشی که ϵ الف ایجاد می‌کند مربوط به هم‌پایه‌هایی است که با «و» شناخته می‌شود. آیا هم‌پایگی بندها، هم‌پایگی‌سازهای یا هیچ کدام از این هاست؟ چه چیزی باید به صورت سازه‌های هم‌پایه شناسایی شوند؟ آیا این‌ها سازه‌های دستوری هستند؟ با در نظر گرفتن اینکه پنجره $i + 1$ وقفه‌ای است، این ساختار در پنجره i همان «علی گربه رو شست» است که ترتیب پیش‌فرضش $S(VO)$ است و $(SV)O$ نیست. البته، نگاهی به نمودار h حاکی از بدیل آن است: سازه‌های هم‌پایه چیزی جز تمایزگذارها (Δ) و ضد‌تمایزگذارها ($\bar{\Delta}$) نیستند. فارغ از ترتیب سازه‌ها، این‌ها گروه‌بندی‌های نمادین هستند که به همین نحو می‌توانند در الگوهای ترکیبی با سایر ساختارهای نمادین مشارکت کنند.

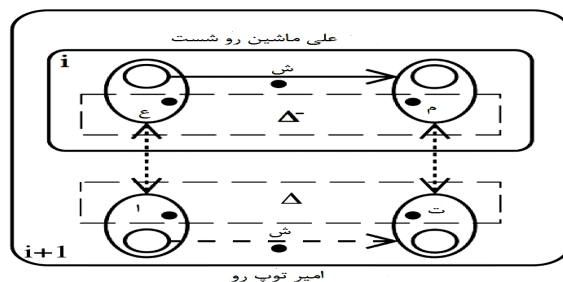
بنابراین، عبارت هم‌پایه‌شده «علی شست و امیر خشک کرد» به عبارت دقیق‌تر، هم‌پایگی بندها یا هم‌پایگی سازه‌ای نیست. با وجود این، واقعاً متمایز از آن‌ها هم نیست. ورودی اصلی هم‌پایگی این است که سازه‌های هم‌پایه به لحاظ ذهنی هم‌جوار باشند و به سایر عناصر با حالتی موازی متصل شوند. تمایزگذار و ضد‌تمایزگذار از حیث نقش‌شان در بند آشکار و بازسازی‌شده موازی هستند. از این رو، هم‌جواری و واقعی بودن آن‌ها حاکی از هم‌جواری و

واقعی بودن این بندهاست و در حالی که آن‌ها ممکن نیست تقدم یا وضعیت مستقلی به‌منزله سازه داشته باشند، خود این واقعیت که آن‌ها به‌منزله سازه‌های هم‌پایه فراخوانده شده‌اند، مبنایی است برای اینکه به همین نحو با آن‌ها برخورد شود. ترتیب سازه‌های تمایزگذار و ضدتمایزگذار در عوض اینکه پیش‌نیازی برای هم‌پایگی باشند، از آن بروز می‌کنند.

بگذارید اکنون به جمله ۷ توجه کنیم که بیانگر ساختی با عنوان «خلأ نحوی» است (Ross, 1970). نمونه قبلی، هیچ بحثی وجود ندارد که تمایزگذار و ضدتمایزگذار ناسازه هستند (دست‌کم پیش از هم‌پایگی). هر کدام دوبخشی هستند شامل دو عنصر اسمی که از طریق مشارکت‌شان در فرایند بندی به هم متصل شده‌اند. بنابراین، تمایزگذار (بخش آشکار ساختار در پنجره $i + 1$)، نمایه اسمی دوگانه دارد: مرجع‌های امیر و توپ به‌صورت متوالی در پنجره‌های بر روی مقیاس زمانی تمرکز یافته‌اند.

(۷). علی ماشین رو شست و امیر توپ رو.

اکنون نمودار ۶ بررسی می‌شود. بند علی ماشین رو شست در پنجره i ظاهر می‌شود که نمونه‌ای از شستن را نمایه‌سازی می‌کند. اسمواره‌ها در پنجره $i + 1$ دو نکته از تفاوت‌ها را مشخص می‌کنند: امیر با علی در تباین است و توپ با ماشین. از آنجا که مشارکت‌کنندگان متفاوت هستند، رویداد شستن که در $i + 1$ بازسازی شده است (در قیاس با پنجره i) نمونه متفاوتی از این نوع فرایند است.



نمودار ۶: خلأ نحوی
Figure 7: Gapping

از این نمودارها و مباحث، ساختار معنایی هم‌پایگی حذف باید نسبتاً آشکار شده باشد. البته، در مورد ساختار واجی چه کنیم؟ نقطه آغازین که مهم است اینکه مفهوم هدف که مستلزم رخدادهای موازی است، با کارایی بیشینه پوشش داده می‌شود. یک رخداد در حالت معمولی با بندی که در پنجره i ظاهر می‌شود کدسازی می‌شود. با بهره‌گیری از توازی‌شان، رخداد دوم به صورت هرچه مختصرتر به نحوی که کار را انجام دهد مشخص می‌شود: تنها عناصری که به صورت آشکارا ذکر شده‌اند آن‌هایی هستند که از بند پایه جدا شدند. علاوه بر این، بدین منظور نمونه‌های نوع یکسان معادل و برابر همدیگر در نظر گرفته می‌شوند. این نوع یک بار فقط در پنجره i مشخص شده است و از آن به منزله پوشش مناسبی برای نمونه متمایز در پنجره $i + 1$ در نظر گرفته می‌شود.

پس راهبرد اصلی برای بند پایه این است که با عبارت حذفی شامل حرف ربط «و» به علاوه تمایزگذار ترکیب شود، اما دومی به کجا می‌رود؟ گاهی به دنبال بند واحد پایه می‌آید مانند جمله ۷: علی ماشین رو شست و امیر توپ رو. در سایر موارد سبب وقفه در بند می‌شود مانند جمله ۶ الف، گربه رو علی شست و امیر خشک کرد. این الگوها در جمله ۸ با قلاب گروه در دور محتوای واجی ظاهر شده در پنجره i و پرانتز برای محتوای آشکار در $i + 1$ نشان داده شده است. این توالی‌های واجی می‌توانند یا متوالی رخ دهند مانند جمله a یا در غیر این صورت تمایزگذار می‌تواند در پنجره i وقفه ایجاد کند مانند جمله b .

- (8) a. $[i \text{ CLAUSE }]_{(i+1 \text{ and } \Delta)}$
 b. $[i \text{ X }]_{(i+1 \text{ and } \Delta) Y}$

۵. نتیجه

در این پژوهش ساختار حذف هم‌پایگی و خلأ نحوی از منظر دستور ساختاری‌شناختی بررسی شد و مشاهده شد که با توجه به مفهوم دسترسی و فعال‌سازی که از سوی لانگاکر (2012) معرفی شد، داده‌های زبان فارسی نیز در چارچوب این نظریه قابل توصیف و همسو با یافته‌های وی در مورد زبان انگلیسی هستند. همچنین، ملاحظه شد که هم‌پایگی غیرسازهای در بافت انواع دیگری از «کاهش» بندی تحلیل می‌شود، از جمله در کاهش تکیه‌ای در عناصر فاقد تمرکز و همین‌طور در حذف در مواقعی که محتوای هم‌پوشانی بیان‌ناشده باقی می‌ماند. مفهوم توصیفی محوری در اینجا تمایزگذار بود؛ بدین معنی که این محتوا در یک پنجره بندی

ظاهر می‌شود که در پنجره متقدم آن ظاهر نمی‌شود. ضدتمایزگذار شامل هرگونه محتوای پیشتر فعالی است که تمایزگذار با آن در تضاد بوده است و آن را سرکوب می‌کند. هم‌پایگی ناسازه مورد خاصی از حذف است که نقش تمایزگذار و ضدتمایزگذار در آن به‌مثابه حروف ربط است.

بررسی‌های انجام‌شده در این پژوهش نشان می‌دهد که جایگاه تمایزگذار در این ساختارها دارای اهمیت است، در زمانی که بند پایه را وقفه‌دار می‌کند. به آسانی می‌توان بیان کرد که تمایزگذار مستقیماً پس از ضدتمایزگذار می‌آید. در موارد ساده، توالی خطی هم‌جوار، قابل قیاس با هم‌پایگی سازه‌ای تولید می‌کند و در آن ضدتمایزگذار و تمایزگذار Δ به‌منزله سازه‌های هم‌پایه در نظر گرفته می‌شوند. بنابراین، ما توالی شبیه زیر داریم، علی و امیر: علی شست و امیر خشک کرد، شست و خشک کرد. عامل پیچیده این است که ضدتمایزگذار گاهی در بند پایه غیرپیوسته است. در این مورد تمایزگذار مستقیماً پس از عنصر نهایی ضدتمایزگذار می‌آید.

قرار دادن تمایزگذار در جایی دیگر در بند پایه، به بدساخت شدن منجر می‌شود. بنابراین، اگر جمله ۹ الف به‌صورت جمله ۹ ب بیان شود جمله حاصل بدساخت است، زیرا تمایزگذار (و امیر توپ رو) جلوتر آمده است به‌جای آنکه پس از عنصر دوم ضدتمایزگذار ناپیوسته (علی توپ رو ...) بیاید. این جمله را نمی‌توان با حرکت دادن تمایزگذار به موقعیت پیش‌فعلی نجات داد؛ جمله ۱۰ الف به همان دلیل مانند جمله ۹ ب بدساخت است. با بند واحد پایه بزرگ‌تر، این الگوها را می‌توان تشخیص داد. بنابراین جمله ۱۰ ب مصداقی از الگوی جمله ۸ الف است با تمایزگذار خارج از واحد پایه، در حالی که در جمله ۱۰ ج مستقیماً پس از ضدتمایزگذار ناپیوسته درون بند پایه در هماهنگی با الگوی جمله ۸ ب آمده است.

۹. الف. علی ماشین رو شست و امیر توپ رو.

ب. *علی شست و امیر توپ رو، ماشین رو.

۱۰. الف. *علی و امیر توپ رو، شست ماشین رو.

ب. علی ماشین رو دوشنبه شست و امیر توپ رو.

ج. علی ماشین رو شست و امیر توپ رو در روز دوشنبه

از دیگر یافته‌های این پژوهش این است که علاوه بر اینکه پنجره‌ها می‌توانند متوالی باشند مانند جمله ۲ الف، به طرز معقولی می‌توان ادعا کرد که یک پنجره توجه $(i + 1)$ در پنجره دیگر i می‌تواند وقفه ایجاد کند (۶ الف). خود همین مفهوم پنجره‌ها ریشه در پردازش متوالی دارد، با تعدادی موقعیت شاخص در توالی زمانی. بنابراین، ممکن است متناقض به نظر برسد که بگوییم دو پنجره با دخیل کردن زمان مرتبط می‌شوند، اما لانگاکر (ibid) یادآوری می‌کند، متوالی بودن ذاتی فعالیت پردازش، به معنای این نیست که ساختار زبانی به توالی خطی یگانه کاهش می‌یابد. پردازش به صورت موازی در چندین حوزه و در مقیاس‌های زمانی متفاوت رخ می‌دهد و اجازه سازمان‌دهی سلسله‌مراتبی را می‌دهد. همچنین، جدا شدن از خطی بودن سفت و سخت عواملی هستند مانند یادآوری، انتظار داشتن و عقب‌نشینی. وقفه ساختن را می‌توان به این فهرست افزود.

بنابراین، محدوده وقفه‌ها از رخداد‌های موقت شامل درج محتوای کاملاً نامربوط تا ساختارهای ایجادشده - که در آن‌ها محتوای مزاحم رابطه‌ای خاص را با چارچوب موجود ایجاد می‌کند - است. تلفیق تمایزگذار در بند پایه به این دستورالعمل اضافه می‌شود. نه تنها متعارف است، بلکه انگیزه کارکردی نیز دارد: از طریق همجواری مستقیم عناصر متضاد، توازی واحد پایه و بندهای بازسازی‌شده را برجسته می‌سازد. هرچند پردازش بند پایه متوقف شده است، ولی مشکلی پیش نمی‌آید. لانگاکر (همان) بیان می‌دارد که چابکی ذهن ما چنان است که ما می‌توانیم معمولاً از سر بگیریم و آن را تکمیل کنیم، در حالی که پیوستگی ساختاری آن را حفظ می‌کنیم. این ممکن است پیامدهایی داشته باشد که بند پایه بین پنجره‌های سطح-۰ (غیرمجاور در آن) تقسیم شود. پس آنچه را می‌توان به‌منزله پنجره i برای اهداف هم‌پایگی حذفی به‌کار گرفت، نمی‌تواند با پنجره زبرزنجیری یگانه در آن مقیاس زمانی شناسایی شود. آن همچنان پنجره‌ای زمانی است به معنی بازه (ناپیوسته) زمانی که در طول آن بند پردازش می‌شود، اما از منظر ساختاری ویژگی نقشی آن مهم‌تر است.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. conceptualization
2. construction grammar
3. cognitive construction grammar

4. Fillmore
5. Kay
6. Lakoff
7. grammatical construction
8. families of constructions
9. coordination ellipsis construction
10. gapping
11. ellipsis constructions
12. sluicing
13. vp ellipsis
14. Ross
15. conjunction
16. Goldberg
17. Michaelis & Lambrecht
18. Prince
19. Birner & Ward
20. Wierzbicka
21. resultative construction
22. same-except
23. autonomous cognitive faculty
24. language use
25. taxonomic network
26. access and activation
27. symbolic assemblies
28. conjunction reduction
29. accentual reduction
30. attentional framing
31. defferential
32. coreference
33. object nominal
34. informational focus
35. anti-defferential

۷. منابع

- بامشادی، پ. و داوری اردکانی، ن. (۱۳۹۸). رویکردی ساختی - شناختی به پسوند «-ار» در زبان فارسی. *جستارهای زبانی*. ۱۱(۴)، ۷۳۵-۷۶۶.
- جعفری، ا.ع. (۱۳۶۲). پژوهشی تازه در دستور زبان فارسی. اصفهان: ثقفی.
- خیامپور، ع. ر. (۱۳۴۱). *دستور زبان فارسی*. تهران: شفق.

- دادرس، پ.، بهرامی خورشید، س.، گلفام، ا.، و عامری، ح. (۱۳۹۸). تلفیق مفهومی، پیشینه و سازوکار آن. *جستارهای زبانی*، ۱۰ (۴)، ۱ - ۲۹.
- قریب، ع.، ع.، بهار، م. ت.، همایی، ج.، فروزانفر، ب.، و یاسمی، ر. (۱۳۸۰). *دستور زبان فارسی (پنج استاد)*. تهران: ناهید.
- ناتل خانلری، پ. (۱۳۸۰). *دستور زبان فارسی*. تهران: توس.

References:

- Aoun, J., Hornstein, N., Lightfoot, D., & Weinber, A. (1987). Two types of locality. *Linguistic Inquiry* 18, 537-577.
- Bamshadi, B., & Davari Ardakani, N. (2020). A constructional cognitive approach to the Persian suffix '-ar'. *Language Related Research*, 11 (4), 735-766. [In Persian]
- Birner, B. J., & Ward, G. (1998). *Information status and noncanonical word order in English* (40): John Benjamins Publishing.
- Chafe. Wallace, L. (1994). *Discourse, consciousness, and time. The flow and displacement of conscious experience in speaking and writing*. Chicago, IL and London: University of Chicago Press.
- Croft, W., & Cruse, D. A. (2004). *Cognitive linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press
- Croft, W. (2007). *Construction grammar. Handbook of Cognitive Linguistics*, ed. Dirk Geeraerts and Hubert Cuyckens, 463-508. Oxford: Oxford University Press.
- Culicover, P. W., & Jackendoff, R. 2012. A domain-general cognitive relation and how language expresses it, *Language*:305-340.
- Dadras, P. et al. 2019. Conceptual Blending, Background and its Structure. *Language Related Research*, 10 (4), 1-29. [In Persian]
- Fillmore, C., & Kay, P. (1999). *Construction grammar*. Stanford, CA: CSLI.
- Gharib, A. A. et al. 2001. *Persian Language Grammar*. Tehran. Nahid. [In Persian]

- Goldberg, A. E. (1995). *Constructions: A construction grammar approach to argument structure*. Chicago, IL: Univ. of Chicago Press.
- Goldberg, A. E. and Florent Perek. 2015. *Ellipsis by constructions*, Princeton University.
- Ja'fari, O. A. (1983). *New Research in Persian Language Grammar*. Isfahan. Saghafi. [In Persian]
- Karimi, S. (1989). *Aspects of Persian syntax, specificity, and the theory of grammar*. Doctoral dissertation. University of Washington.
- Khayampoor, A. R. (1962). *Persian Lnguage Grammar*. Tehran. Shafagh. [In Persian]
- Langacker, R. W. (1991). *Foundations of cognitive grammar*. (2): Stanford University Press.
- Langacker, R. W. (2012). *Elliptical Coordination*. *Cognitive Linguistics*, 555-599.
- Michaelis, L. A., & Lambrecht, K. (1996). Toward a construction-based theory of language function: the case of nominal extraposition. *Language* 72, 215–247.
- Natel Khanlari, P. (2001). *Persain Language Grammar*. Tehran. Toos. [In Persian]
- Prince, E. F. (1978). A comparison of wh-clefts and it-clefts in discourse. *Language*: 883-906.
- Ross, J. R. (1967). *Constraints on variables in syntax*. Doctoral dissertation. MIT. [published as *Infinite Syntax!* Norwood, N. J.; Ablex (1986)].
- Ross, J. R. (1970). Gapping and the order of constituents, *Progress in linguistics*, ed. M. Bierwisch and K. Heidolph. Mouton, *The Haque*, 249-259.
- Smith, C. S. (1969). Ambiguous sentences with and. In David A. Reibel & Sanford A. Schane (eds.). *Modern Studies in English*, 75-79. Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
- Toosarvandani, M. (2014). *Persian ellipsis*, *University of California*, Santa Cruz.

- Wierzbicka, A. (1980). *Lingua mentalis: The semantics of natural language*. New York: Academic Press.
- Wierzbicka, A. (1982). Why can you have a drink when you can't * have an eat?. *Language* 58, 753– 99 .
- Wierzbicka, A. (1987). Boys will be boys. *Language* 63, 95 – 114.
- Wierzbicka, A. (1988). *The Semantics of grammar*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.